

سکنا یا انس گرفتن مردان به زنان در قرآن و حدیث با رویکرد ریشه‌شناسی

احمد پاکتچی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۲/۱۵

چکیده

سکنا یا انس گرفتن مردان به زنان در قرآن کریم و احادیث بارها گوشزد شده است، ولی فهم این آموزه، نه تنها امروز که در سده‌های متقدم نیز با ابهاماتی نزد مفسران و شارحان حدیث روبه‌رو بوده است. امروز هم برای مخاطبان حاضر این پرسش در میان است که در این نصوص سخن از چه نوع نسبتی میان مردان با زنان است و محتوای این نصوص تا چه اندازه به استوارسازی مبانی خانواده و تا چه اندازه به لذت‌جویی مردان مربوط می‌شود و چرا گرانیگاه این نسبت زنان است. در مقاله حاضر کوشش شده است تا با ریشه‌شناسی و استفاده از روش‌های زبان‌شناسی تاریخی به تحلیل آیات و احادیث مربوط پرداخته شود و در موارد نیاز از مطالعات تطبیقی متون ادیان نیز استفاده شده است. به‌عنوان دستاورد پژوهش می‌توان گفت آموزه قرآنی سکنا، کاملاً ناظر به استوارسازی مبانی خانواده است و آموزه انس در احادیث، یا برآمده از آن است که ماده قرآنی «س ک ن» به ماده «ن س» نقل به معنا شده و تحولات اجتماعی به موازات تحولات زبانی مسیر این آموزه را تغییر داده است؛ یا به موازات آموزه قرآنی سکنا، نسبت انس میان مرد و زن به‌عنوان یک آموزه دیرین در ادیان ابراهیمی و نه تفسیر سکنا، در روایات اسلامی مطرح گشته است.

کلیدواژه‌ها: خانواده، زن، کشش جنسی، تفسیر قرآن، فقه الحدیث، ریشه‌شناسی.

مقدمه

خانواده همواره به‌عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی شناخته می‌شود و به تعبیری، هسته‌ای‌ترین شکل از همگرایی میان انسان‌ها بر اساس تعامل در چارچوب رابطه زوجیت تحقق می‌یابد. اهمیت رابطه بین دو زوج به‌عنوان محور همگرایی حتی در جامعه صنعتی امروز که الگوهای اجتماعی در آن تغییرات اساسی کرده، مورد توجه انسان‌شناسان قرار دارد و مهم‌ترین کارکرد-فرآیند^۱ خانواده هسته‌ای در چنین جامعه‌ای، «ایجاد تحرک اجتماعی» دانسته می‌شود (ریویر، ۱۳۸۴: ۷).

این در حالی است که در جوامع پیشاصنعتی - به‌خصوص جوامع کشاورزی - خانواده به‌مراتب از اهمیت اقتصادی و امنیتی گسترده‌تری برخوردار بوده است. در بحث حاضر، این نکته نیز مهم است که با توجه به نقش فعال مردان در تشکیل خانواده در غالب جوامع و اینکه پیشنهاددهنده اولیه در پیوند به‌طور سنتی مردان بوده‌اند، صورت‌بندی‌های مطرح‌شده در باب هم‌گرایی دو جنس، عموماً جهت‌دار هستند و در آنها جهت‌گرایی از سوی مردان به زنان بوده است.

در مطالعات انسان‌شناسی ژیلبر دوران، تقسیم نظام فعالیت‌های انسان به دو دسته روزانه و شبانه نیز به برقرار کردن ارتباط بهتر با مبحث یاری می‌رساند؛ درحالی‌که نظام روزانه بیشتر مربوط به فعالیت‌هایی برای به‌دست آوردن هر چیز ارزشمند و کوشش‌های پرمخاطره است، نظام شبانه اقتضای فعالیت‌هایی را دارد که بر محور بهره‌ور شدن از داشته‌ها و آرامش یافتن است. نکته کلیدی آن است که در زندگی شبانه، افراد خانواده در کنار هم مجتمع هستند و گرانیگاه این

هم‌گرایی، مادر خانواده است. دوران در کتاب خود در بحث از نظام شبانه، بخش مستقلی را به این جایگاه زن اختصاص داده است (Durand, 1992: 256 ff.). با توجه به این کارکردهای محوری، کاملاً قابل فهم است که در نصوص دینی، همگرایی میان دو جنس با گرانیگاه زن و آرامش گرفتن همه در این فضای همگرایی، برای ایجاد چنین نهاد کارآمد اجتماعی مورد توجه باشد و در عمل نیز چنین است. مسئله سکنا یا انس گرفتن مردان به زنان بر چنین محوری استوار شده و در قرآن کریم و احادیث و حتی پیشتر در عهد عتیق، این آموزه با استفاده از واژگان کلیدی مختلف مورد بحث قرار گرفته است.

در گزاره‌هایی در نصوص یادشده که به این موضوع پرداخته‌اند، کشش و گرایش سازنده میان دو جنس و به‌طور جهت‌دار شده، گرایش مردان به زنان، با استفاده از واژه‌های مختلفی بیان شده است که تحلیل ارزش معنایی آنها، دریچه ورودی برای درک کلیت معنای حاکم بر آموزه‌هاست. مسئله اصلی در مقاله حاضر آن است که واژه‌های کلیدی ناظر به این گرایش مردان به زنان در نصوص قرآن و حدیث بازشناخته شوند و سپس با استفاده از روش‌های متناسب، دستاورد معنایی آنها در پرتو مقایسه استخراج گردد. از نظر روشی مبنای اصلی در این پژوهش، روش‌های زبان‌شناسی تاریخی در حوزه ریشه‌شناسی سامی و به‌طور محدود، مطالعه تطبیقی متون مقدس است.

الف. مفهوم سکنا در قرآن کریم

۱. کاربردهای قرآنی

قرآن کریم بارها از سکنا گرفتن مردان به زنان - هم در

1. Fonction- processus

ن س» هرگز در قرآن کریم برای هم‌گرایی دو جنس به‌کار نرفته است؛ این ماده با اینکه در قرآن بارها در باب افعال و استفعال به‌کار برده شده، هرگز معنای «خوی گرفتن» ندارد. در همه کاربردها در قرآن، «اُن س» معنایی از طیف «دیدن، دانستن» را حمل می‌کند و ابداً وارد طیف معنایی «همراه شدن، وارد روابط نزدیک شدن» که در فارسی از واژه انس فهمیده می‌شود، نشده است.

۲. کاوش لغوی و ریشه‌شناختی در «س ک ن»

«س ک ن» که از ماده‌های پایدار در زبان عربی است، از سامی باستان تا عربی معاصر نه‌تنها کاربرد خود را حفظ کرده، بلکه با وجود گسترش‌های مختلف معنایی، معنای کهن خود را کمابیش حفظ کرده است. همین پایداری موجب شده است تا در منابع لغت نیز مناقشه و ابهامات مهمی در این باره وجود نداشته باشد. اینکه ابن فارس می‌گوید اصل در این ماده واحد است و آن بر معنای «مخالف اضطراب و حرکت» دلالت می‌کند (ابن فارس، ۱۳۶۶: ۸۸/۳)، کمابیش در کتب متقدم و متأخر لغویان تأیید می‌گردد. مثلاً خلیل بن احمد معنای سکون را «رفتن حرکت» گفته (خلیل، ۱۹۸۱: ۳۱۲/۵؛ ابن‌درید، ۱۹۸۷: ۸۵۶/۲؛ ازهری، ۲۰۰۱: ۳۹/۱۰) و در معادل‌های فارسی برای آن معنای «آرام گرفتن» محوریت یافته است (مثلاً صفی‌پوری، ۱۲۹۶: ۵۷۲/۲؛ سیاح، ۱۳۴۸: ۲۶۵/۲). البته طیف معنایی «جای گرفتن، منزل گزیدن» و صورت‌های اسمی آن به معنای «خانه، منزل» نیز از سوی لغویان متقدم و متأخر به جد مطرح شده است (مثلاً خلیل، ۱۹۸۱: ۳۱۲/۵؛ ابن‌درید، ۱۹۸۷: ۸۵۵/۲؛ فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۲۳۵/۴).

سخن از داستان آدم و حوا و هم در سخن از کلیت زیست انسانی - بحث کرده است. ریشه فعلی که به‌عنوان محور در این آیه‌ها برای سخن گفتن از گرایش مردان به زنان به‌کار رفته، «سکن» است. در این باره، باید مشخصاً به دو آیه از قرآن کریم اشاره کرد که در آنها، حواء به‌طور خاص و زنان به‌طور عام، به‌مثابه موجبی برای آرامش گرفتن همسر یا همسران خود معرفی شده‌اند و در هر دو آیه از ماده «س ک ن» استفاده شده است. آیه‌های یاد شده اینهاست:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلًا خَفِيًّا قَمَرَتْ بِهِ فَلَمَّا أَتَقَلَّتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لَنْ آتِينَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ (اعراف/۱۸۹)

یعنی: او آنی است که آفرید شما را از تنی یکی و گردانید از آن جفت او [حوا] را تا آرام گیرد به‌سوی او. پس چون رسید او را فراز آمد [آدم حوا را]؛ بار گرفت [حوا] باری سبک... (ترجمه قرن دهم، ۱۳۸۳: ۱۴۷).

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم/۲۱)

یعنی: و از نشانه‌های [قدرت] اوست که آفرید برای شما از تن‌های شما خویشتن جفتانی تا آرام گیرید به‌سوی ایشان و گردانید میان شما دوستی و الفتی و بخشایشی بر یکدیگر. به‌درستی که در آنت است هرآینه نشانه‌ها و عبرت‌ها مر گروهی را که اندیشه‌همی‌کنند (ترجمه قرن دهم، ۱۳۸۳: ۳۴۵).

برای فراهم شدن امکان مقایسه بهتر با احادیثی که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد، باید گفت ماده «اُن

- ماده «س ک ن» از کهن‌ترین ریشه‌های ثلاثی در سامی است که بازمانده‌های آن در غالب زیرشاخه‌ها دیده می‌شود؛ از این قرار:
- زیرشاخه شمالی حاشیه‌ای
- اکدی *sakānu*: رسیدگی کردن (به کسی / چیزی)، مراقب (کسی / چیزی) بودن، جاگیر کردن | جاگیر شدن (Black et al, 2000: 312).
- šakānu(m)*: گذاشتن، جا دادن، بر زمین نهادن (Black et al., 2000: 348)، (در محلی) جاگیر شدن (Jeffery, 1938: 173).
- زیرشاخه اوگاریتی
- اوگاریتی */SKN/*: در باب ثلاثی مجرد: جای دادن.
- /ŠKN/*: مراقب (کسی / چیزی) بودن، آماده کردن.
- در باب ثلاثی مجرد: جای داده شدن، جاگیر شدن، ماندن
- در باب معادل افتعال عربی: خود را سامان دادن (Del Olmo & Sanmartín, 2003: 757, 815).
- زیرشاخه کنعانی
- عبری *סָכַן (sākan)*: سود بردن، خدمت گرفتن (Gesenius, 1939: 698).
- *שָׁכַן (šākan)*، *שָׁכַן (šākēn)*: مستقر شدن، سکنا داشتن (Gesenius, 1939: 1014).
- تل العمارنة */sakānu/*: مراقب بودن (Gesenius, 1939: 698).
- فنیقی */ŠKN/* در معنای اسمی: خانه (Jeffery, 1938: 173)، در معنای فعلی: جای دادن، گذاردن، به کار گماردن (Krahmalkov, 2000: 408).
- کنعانی */za-ki-na/*: خانه (مشکور، ۱۳۵۷: ۱/۳۹۵).
- واژه یونانی *σκηνή (skēnē)* به معنای «چادر، خیمه» (Liddell & Scott, 1990: 1608) احتمالاً یک وام‌واژه سامی و به احتمال بیشتر برگرفته از فنیقی است (Jeffery, 1938: 173).
- زیرشاخه آرامی
- آرامی ترگومی *ܣܚܢܐ (sākan)*: مرتب کردن، اداره کردن.
- *ܣܚܢܐ (sikkēn)* در باب معادل تفعیل عربی: فراهم کردن، تهیه کردن (Jastrow, 1903: vol. II, 991).
- *ܣܚܢܐ (šākan)*: سکنا گزیدن، آرام گرفتن.
- *ܣܚܢܐ (šākēn)*: سکنا گزیدن، نشستن، آشیانه کردن.
- *ܣܚܢܐ (šikkēn)* در باب معادل تفعیل: سکنا گزیدن | تثبیت کردن، مستقر کردن (Jastrow, 1903: 2/1575).
- آرامی رسمی */ŠKN/*: سکنا گزیدن، اقامت کردن (Hoftijzer & Jongelling, 1995: 1134).
- سریانی *ܥܚܟܐ (šken)*: سکنا گزیدن، مستقر شدن، فرود آمدن (Brun, 1895: 679; Costaz, 1986: 367).
- *ܥܚܟܐ (škintā)*: آرامش، سکینه (Brun, 1895: 679).
- مندایی */ŠKN/*: جاگیر شدن، سکنا گزیدن، اقامت کردن، اشغال کردن | اسکان دادن (Drower & Macuch, 1963: 466).

زیرشاخه عربی جنوبی معاصر

• مهری /skū:n/ جالبی /skō:°/ سکنا گزیدن، زندگی کردن (Nakano, 1986: 31).

در عربی کلاسیک نیز «سکن» به معنای «آرمید، جاگیر شد، سکنا گزید» کاربرد دارد و در صورت‌های اسمی، «سکن» به معنای جای گرفتن، آرامش، «سکنی» به معنای خانه و محل آرام گرفتن و «سکینة» به معنای آرامش است (صفی‌پوری، ۱۳۹۶: ۵۷۱/۲-۵۷۲).

در زیرشاخه‌های سامی، تصور بر آن است که این ریشه تنها در حبشی و عربی جنوبی باستان یافت نمی‌شود (Zammit, 2002: 225)؛ اما احتمال دارد واژه ሰክኛ ، ሰክኛ (sakwanā, sakanā) در گعزی به معنای «کف پا، جای پا، پاشنه» در انسان، «سم، پای جلو» در حیوانات و «پایه» در اشیاء، واژه /šəkna/ در زبان تیگره به معنای پا (برای انسان و حیوان) و همزادهای آنها در دیگر زبان‌های حبشی، بازمانده‌های همین ریشه باشند. به دیدگاه لسلو که این واژه‌ها را وام گرفته از زبان‌های کوشی می‌انگارد (Leslau, 1991: 496)، باید با تردید نگریم و همسانی‌ها را همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، به وجود ریشه مشترک آفروآسیایی مربوط دانست.

یک قرن پیشتر، تسیمرن همزادهای «س ک ن» در سامی را دارای ریشه‌ای بین‌النهرینی می‌شمرد (Zimmern, 1917: 30; Jeffery, 1938: 173)، ولی با توجه به حضور این ریشه در قریب به اتفاق زیرشاخه‌های سامی، دلیلی برای این باور نیز وجود ندارد.

اکنون به ریشه‌های کهن‌تر می‌پردازیم. باید توجه

داشت که پیشینه همه واژه‌های یاد شده در زبان سامی باستان به صورت /šVkun/ به معنای «جای گرفتن، سکنا گزیدن، ماندن» و بیشتر در آفروآسیایی به صورت /sikun-/ به معنای «سکنا گزیدن، نشستن» بازسازی شده است (Orel & Stolbova, 1995: No. 2240; Dolgopolsky, 2008: No. 2027). همزادهای آن در دیگر شاخه‌های آفروآسیایی اینهاست:

شاخه کوشی

• کوشی جنوبی باستان (ریفت) -sukn- یا -sukun- un- به معنای سرپا نشستن، چمباتمه زدن (Orel & Stolbova, 1995: No. 2240; Dolgopolsky, 2008: No. 2027).
• داهالو sūkēm: هنوز (در جایی) بودن؛ sūkēm (Orel & Stolbova, 1995: No. 2240; Dolgopolsky, 2008: No. 2027).

شاخه چادی

چادی غربی باستان -sikun- یا -sukn- به معنای نشستن، آرام گرفتن (Orel & Stolbova, 1995: No. 2240; Dolgopolsky, 2008: No. 2027).

شاخه بربری

بربری باستان /SKN/ به معنای سکنا گزیدن، سرپا نشستن (Dolgopolsky, 2008: No. 2027).

شاخه مصری

مصری متأخر SHNY به معنای آرام گرفتن، سکنا گزیدن (Lesko, 2002: 71) که نه اورل- استولبوا و نه

دالگاپولسکی بدان توجه نکرده‌اند.

ریشه ثلاثی آفروآسیایی */*sikun-* به نوبه خود به ریشه ثنائی به صورت */*suk-* بازگشت دارد که به همان معنای «سکنا گزیدن، نشستن» است. چنان‌که دالگاپولسکی تصریح دارد، همخوان */N/* در پایان این ریشه، تنها یک گسترش^۲ لفظی است که تغییر خاصی در معنای آن ایجاد نکرده است (Dolgopolsky, 2008: No. 2027).

اهرت یک ریشه ثنائی به صورت */*câak-* در آفروآسیایی بازسازی کرده^۳ که معنای آن «هنوز (در جایی) ماندن، ماندن (در جایی)» است (Ehret, 1995: 269). معادل متعارف این ریشه در سامی و عربی «ث ک» و نه «س ک» است. افزون بر ریشه ثلاثی سامی */θKM/* که از آن سخن خواهد آمد، اهرت چند بازمانده ثنائی در شاخه‌های مختلف آفروآسیایی نشان داده است، از این قرار:

- در مصری واژه */ski/* به معنای «وقت گذراندن»
- در چادی مرکزی، مشخصاً در زبان نگیزیم^۴ واژه */saka/* به معنای «آشپانه»
- در اوموتیک، مشخصاً در زبان یماه^۵ واژه *šáakk-* به معنای «ساکت بودن» (Ehret, 1995: 269)؛ درباره نگیزیم، نیز (Adamu, 2009: 126).

واژه چادی مرکزی */*suk-* به معنای «نشستن، استراحت کردن» را نیز باید به اینها علاوه کرد (Dolgopolsky, 2008: No. 2027)

در نقد بازسازی اهرت باید گفت، از میان الفاظ

یاد شده توسط او، واژه مصری بیشتر از آنکه ساخته‌شدنش از واج */c/* (č) محتمل باشد، انتظار می‌رود از واج */s/* ساخته شده باشد. درباره چادی و اوموتیک هم اصلاً تبدیل واج */c/* (č) آفروآسیایی به واج */s/* و */š/* در آنها تبدیل متعارف نیست، بلکه متعارف بازگشت آن به واج */s/* آفروآسیایی است. درواقع، مهم‌ترین مستند اهرت در این بازسازی، تکیه بر ریشه ثلاثی */*θKM/* است که توضیح آن خواهد آمد.

در شاخه زبان‌های سامی، بازمانده‌های ریشه ثنائی */SK/* را می‌توان در قالب ریشه‌های ثلاثی شده دیگر به جز «س ک ن» نیز بازجست؛ از جمله می‌توان به ریشه‌های عربی زیر اشاره کرد:

ماده س ک ت، با پس‌ساز */-T/* به معنای «آرام شدن، ماندن» که در عبری و سریانی نیز همزاد دارد (مشکور، ۱۳۵۷: ۱/۳۹۲). این ماده، در عربی کلاسیک در کاربردی مانند «سَكَّتَ غَضْبُهُ» (خشم او آرام شد) به روشنی حفظ شده و کاربرد آن به معنای «خاموش شدن (از سخن)، ساکت شدن» نیز نوعی تخصیص در کاربرد بوده است. این معنای اخیر در عبری و سریانی هم دیده می‌شود (Brun, 1939: 698; Gesenius, 1895: 679). معنای ماندن را نیز می‌توان در برخی رسوبات لغوی بازجست؛ مانند: «سُكِنَةُ» به معنای آنچه از خوراک در ظرف باقی می‌ماند و «اَسْكَات» به معنای «بازمانده‌ها از هر چیزی» (فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۱/۱۵۰).

ماده «س ک ر»، با پس‌ساز */-R/* به معنای «آرمیدن» که نباید با «س ک ر» به معنای «مست شدن» خلط شود. تنها نمونه یاد شده برای کاربرد این

2. Extension

۳. معادل */*čak-* در نظام بازسازی اورل و استولبوا.

4. Ngizim

5. Yamma

رفته (اَمَسَكًا) از آن معنای «گرفتن، نگاه داشتن» ساخته شده که در عربی قرآنی و عربی کلاسیک کاربرد شناخته‌شده‌ای دارد. افزون بر آن، کاربردی نادر از آن در باب افتعال دیده می‌شود که کاملاً همان معنای «سکنا گزیدن» را حفظ کرده است؛ «امتسک فی البلد»، یعنی «در آن شهر مقیم شد» (سیاح، ۱۳۴۸: ۱۷۳/۴).

ماده ن س ک، با پیش‌ساز /N-/ به معنای «سکنا داده شدن» که صورت انفعالی از معنای سکنا گرفتن است. از این ماده تنها کاربرد ضبط شده در منابع لغوی، صورت اسمی نَسک به معنای «جای الفت گرفته» (المکان المألوف) است (فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۳۲۱/۳؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶: ۱۲۴۶/۴).

به اینها شاید بتوان ماده «ث ک م» را نیز افزود که احتمالاً بر پایه گشتار S|θ پدید آمده باشد. این ماده به معنای «اقامت گزیدن، ملازم شدن (به جایی)» در کتب لغت ثبت شده (فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۸۵/۴) و اهرت چنان‌که اشاره شد، پیشینه آن را در سامی باستان به‌صورت **θakm* به معنای «سکنا گزیدن، اقامت کردن، ماندن» نشان داده است. وی این ریشه ثلاثی را برگرفته از ریشه ثنایی آفروآسیایی **câak* و پیش‌نمونه بازمانده آن ریشه در شاخه سامی می‌انگارد که پیشتر بدان اشاره شد (Ehret, 1995: 269)؛ اما ترجیح آن است که استنتاج شود ماده ثنایی **θK* مبدأ ریشه ثلاثی **θakm* به‌عنوان گشتاری از ماده ثنایی **SK* در سامی باستان وجود داشته و یافت شدن گشتار میان /S/ و /š/ در همزادهای ماده «س ک ن» در زبان‌های اکدی، اوگاریتی، عبری و آرامی نیز بازگشت به همین سیالیت در سامی باستان دارد.

ماده در کتب لغت عربی، در ترکیب «سکر الریح سُکوراً» دیده می‌شود که به معنای آرام شدن باد است. فیروزآبادی سکر در این کاربرد را با سکن برابر نهاده است (فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۵۰/۲؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶: ۵۷۰/۲).

ماده س ک س ک، با تکرار ریشه ثنایی به معنای آن در اصل «سست شدن» که باید حاصل مبالغه در معنای «آرام گرفتن» باشد. تنها بازمانده آن در کتب لغت عربی، صورت اسمی «سکسکه» به معنای «سستی، ضعف» است (فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۳۰۶/۳؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶: ۵۷۱/۲).

ماده س ک ع، با پس‌ساز /-ʕ/ به معنای «سکنا گزیدن». از این ریشه تنها نمونه ثبت‌شده در کتب لغت عربی، صورت مصدری «سکع» به معنای «جای گرفتن، مسکن گزیدن» (در مکانی معین)، اسم فاعل «ساکع» و صفت مشبیه «سکع» به معنای فرضی «مقیم، ساکن» دیده می‌شود که در منابع مدلول التزامی آن «مرد دور از جای و وطن خویش» ضبط شده است (فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۳۹/۳؛ صفی‌پوری، ۱۲۹۶: ۵۷۰/۲).

ماده م س ک، با پیش‌ساز /M-/ به معنای «گرفتن، گرفته شدن». از آنجا که این پیش‌ساز قادر است از فعل ملموس معنای تجریدی بسازد، از معنای ملموس «ماندن (در جایی)»، معنای انتزاعی «گرفته شدن، ماندن (در موقعیتی خاص)» به‌صورت لازم، یا «مانا ساختن (در موقعیتی خاص)» به‌صورت متعدی ساخته گرفته است. صورت لازم آن در آرامی و صورت متعدی در عبری نیز دیده می‌شود (Gesenius, 1939: 604). همین ماده منسوخ، وقتی به باب افعال

بر پایه آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که ماده ثنایی /SK/ در آفروآسیایی در کهن‌ترین کاربردهای خود بر محور «ماندن» قرار داده است و گسترش‌هایی مانند «آرام گرفتن» و «سکنا گزیدن» از آن پدید آمده است. اگر نظریه نوستراتیک و بازسازی دالگاپولسکی مبنای عمل قرار گیرد که *-sākV** را به معنای «نشستن، سکنا گزیدن» در آن زبان بازسازی کرده است (Dolgopolsky, 2008: No. 2027)، در این صورت، ماندن و آرام گرفتن خود گسترش‌های معنایی «سکنا گزیدن» خواهند بود. هرچه هست، از همان دوره آفروآسیایی، بین ماندن / سکنا گزیدن با آرام گرفتن یک رابطه استوار برقرار شده و این رابطه تا تفرق زبان‌های سامی دوام یافته است.

چنین می‌نماید که برای کسانی چون ابن‌فارس، طیف معنایی «ماندن» فرع بر معنای نفی اضطراب و حرکت انگاشته شده است، اما ریشه‌شناسی نشان می‌دهد که مسیر ساخت معنا نزد ابن‌فارس وارونه شده است و با وجود اینکه رابطه ماندن و آرام گرفتن از دوره آفروآسیایی پیشینه دارد، ولی به‌وضوح معنای ماندن مقدم بر آرام گرفتن است.

ب. مفهوم اُنس در احادیث

۱. کاربردهای حدیثی

در سخن از احادیثی که متضمن آموزه گرایش مردان به زنان هستند، نخست باید به حدیثی روایت‌شده از امام صادق علیه‌السلام در توضیح چگونگی آغاز نسل انسان بر روی زمین اشاره کرد. در بخشی از حدیث چنین آمده است که پس از آفرینش حوا، آدم او را دید و گفت‌وگویی کوتاه داشت و سپس در این باره با خداوند

به مکالمه‌ای پرداخت. متن حدیث چنین است:
 حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قال:
 حدثنا أحمد بن إدريس ومحمد بن يحيى العطار جميعاً،
 قالوا: حدثنا محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران
 الأشعري، قال: حدثنا أحمد بن الحسن بن علي بن
 فضال، عن أحمد بن إبراهيم بن عمار، قال: حدثنا ابن
 نويه، رواه عن زرارة، قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام
 كيف بدأ النسل من ذرية آدم عليه السلام ... قال: إن الله
 تبارك وتعالى لما خلق آدم من الطين، وأمر الملائكة،
 فسجدوا له، ألقى عليه السبات، ثم ابتدع له خلقاً ...
 فأقبلت تتحرك، فانتبه لتحركها، فلما انتبه نوديت أن
 تنحى عنه، فلما نظر إليها نظر إلى خلق حسن
 تشبه صورته، غير أنها أثنى، فكلمها، فكلمته بلغته. فقال
 لها: من أنت؟ فقالت: خلق خلقني الله كما ترى. فقال آدم
 عند ذلك: يا رب! من هذا الخلق الحسن الذي قد
 أنسنى قربه، والنظر إليه؟ فقال الله: هذه أمتي حواء،
 أفنحب أن تكون معك، فتؤنسك وتحدثك ...
 (ابن بابويه، ۱۳۸۵: ۱۷/۱-۱۸؛ ۱۴۰۴: ۳/۳۷۹-۳۸۱؛
 راوندی، ۱۴۱۸: ۶۱-۶۲).

یعنی: از امام صادق علیه‌السلام پرسش شد که آغاز نسل از پشت آدم چگونه بوده است؟ ... گفت:
 خداوند تبارک‌وتعالی آنگاه که آدم را از گل آفرید و
 فرشتگان را فرمان داد تا بر او سجده برند، بر وی
 خوابی چیره کرد و آنگاه برای او آفریده‌ای (زن) پدید
 آورد... پس آن زن به‌سوی او حرکت کرد و او بر
 حرکت وی هشیار شد. پس چون توجهش جلب شد،
 ندا در رسید که از او دوری جوی. پس هنگامی که به
 وی نگاه افکند، آفریده‌ای نیکو دیده که در صورت
 همسان او بود، جز آنکه مادینه بود. پس با زبان خود با

من أجل أن حواء كانت أنسا لآدم، لا يكلمه الله ولا يرسل إليه رسولا، ثم إن الله عز وجل منّ عليه بالتوبة... (کلینی، ۱۳۹۱: ۴/۱۹۰-۱۹۱).

یعنی: آنگاه که آدم و همسرش از گندم خوردند، خداوند آنها را از بهشت بیرون راند و به زمین فرود آورد. پس آدم را بر صفا فرود آورد و حوا را بر مروه. جز این نیست که صفا این‌گونه نامیده شد، زیرا نام آن از «آدم مصطفی» برگرفته شده بود و آنجاست که خداوند می‌فرماید: خداوند آدم و نوح... را برگزید (آل عمران/۳۳)؛ و مروه، چنین نامیده شد، زیرا نام آن از «مرأة» (زن) مشتق گردید. پس آدم گفت: بین من و او جدایی نهاده نشد، مگر از آن رو که او بر من حلال نیست و اگر بر من حلال بود، همراه من بر صفا فرود می‌آمد. پس بدین سبب بر من حرام شده و میان من و او جدایی نهاده شده است. پس آدم مدتی درنگ کرد و از حوا کناره می‌جست. روزها نزد او می‌آمد، با او در مروه هم‌صحبتی می‌کرد و چون شب فرامی‌رسید و بیم داشت که نفس بر او غلبه کند، به صفا بازمی‌گشت و شب را در آنجا می‌گذراند و برای آدم «أنسی» جز او نبود. خداوند با او سخن نمی‌گفت و فرستاده‌ای نزد او نمی‌فرستاد تا آنگاه که خدای بر او منت نهاد و توبه‌اش را پذیرفت... .

حدیث سومی که به تصریح ابن‌بابویه کوتاه‌شده از حدیثی بلند است، باز به روایت از امام صادق علیه‌السلام، با این لفظ نقل شده است:

أبي قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر وعبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الديلم، عن أبي عبد الله عليه‌السلام في

وی سخن گشود و بدو گفت: تو کیستی؟ گفت: آفریده‌ای هستم که خداوند مرا آن‌گونه که می‌بینی آفریده است. پس آن هنگام آدم گفت: ای پروردگار! این مخلوق زیبا که نزدیک بودن به او و نگاه کردنش موجب «انس» من می‌گردد، کیست؟ خداوند گفت: این بنده من حواست. آیا دوست می‌داری که با تو همراه باشد، پس مونس تو گردد و با تو هم‌سخن باشد؟ ...

در حدیث دیگری به روایت از امام کاظم از امام صادق علیه‌السلام، در ضمن مباحثی در پیرامون مناسک حج، به موضوع وجه تسمیه زنان به «نساء» اشاره شده و مسئله چنین بیان شده است که آنچه موجب نامیده شدن زنان به «نساء» شده، این است که آدم را تنها با حوا «انس» بوده است. لفظ حدیث این است:

علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبي إبراهيم عليه‌السلام، عن أبي عبد الله عليه‌السلام قال: إن الله عز وجل لما أصاب آدم وزوجته الحنطة، أخرجهما من الجنة، وأهبطهما إلى الأرض. فأهبط آدم على الصفا، وأهبطت حواء على المروة، وإنما سمى صفا لأنه شق له من اسم آدم المصطفى، وذلك لقول الله عز وجل: ﴿إن الله اصطفى آدم ونوحاً...﴾ (آل عمران/۳۳)، وسميت المروة مروة، لأنه شق لها من اسم المرأة. فقال آدم: ما فرق بيني وبينها إلا أنها لا تحل لي، ولو كانت تحل لي هبطت معي على الصفا، ولكنها حرمت علي من أجل ذلك، وفرق بيني وبينها. فمكث آدم معتزلاً حواء، فكان يأتيها نهاراً، فيتحدث عندها على المروة، فإذا كان الليل، وخاف أن تغلبه نفسه، يرجع إلى الصفا، فيبيت عليه. ولم يكن لآدم أنس غيرها، ولذلك سمين النساء،

حدیث طویل، قال: سمی النساء نساءً لأنه لم یکن لآدم علیه السلام أنس غیر حواء (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱۸/۱).
یعنی: زنان «نساء» نامیده شدند، از آن رو که برای آدم جز حوا مونس دیگری نبود.

در این نقل ابن بابویه، حدیث بدون آنکه بافتی داشته باشد، تنها به وجه تسمیه پرداخته است، اما در نقل برقی متن قدری بلندتر است و در آن از هبوط آدم و حوا بر صفا و مروه و علت نامیده شدن آن دو بلندی نزدیک به مضمون حدیث پیشین نیز به اختصار سخن آمده است (برقی، ۱۳۳۱: ۳۳۶/۲).

به عنوان تکمله باید گفت عطاء بن ابی رباح از مفسران تابعین هم اشاره دارد که آدم با هیچ یک از اهل بهشت انس نمی گرفت تا آنگاه که خداوند حواء را آفرید (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۰۲/۶۹؛ سیوطی، ۱۳۱۴: ۵۲/۱).

۲. کاوش لغوی و ریشه‌شناختی در «أ ن س»

اکنون بار دیگر در مسیر ارزیابی و فهم احادیث یاد شده، جا دارد از منظر ریشه‌شناسی به معانی لغوی ماده «أ ن س» و مسیرهای تاریخی ساخت آن پرداخته شود. در کهن‌ترین منابع لغت عربی، دو معنای اصلی فعلی برای ماده «أ ن س» دیده می‌شود؛ طیف معنایی «دیدن، دریافتن» و طیف معنایی «خوی گرفتن» (خلیل، ۱۹۸۱: ۳۰۸/۷؛ ازهری، ۲۰۰۱: ۶۰/۱۳). از لغویان کهن، برخی چون ابوزکریا فراء (د ۲۰۷ق) بر طیف «دیدن، دریافتن» تأکید کرده‌اند (بیهقی، ۱۴۱۰: ۴۳۸/۶) و برخی چون ابوزید انصاری (د ۲۱۵ق) به معنای «خوی گرفتن» محوریت داده‌اند.

بررسی کاربردها نشان می‌دهد که در فضای

عربی کلاسیک، معنای «أ ن س» در حال نزدیک شدن به معنای «سکن» بوده است؛ این امر نه تنها در قرینه‌سازی این دو ماده در برخی متون متقدم دیده می‌شود (مثلاً نهج البلاغه: خطبه ۱)، بلکه به تصریح ابن اعرابی (د ۲۳۱ق)، واژه‌های «أنیسة» و «مأنوسة» به عنوان جایگزینی برای واژه سکن کاربرد یافته بودند و بر آتش دلالت می‌کردند، از آن روی که انسان‌ها گرد آن آرام می‌گیرند (ازهری، ۲۰۰۱: ۶۲/۱۳). کمتر از دو قرن بعد، ابوالقاسم سعدی (د ۵۱۵ق) نیز اشاره کرده که فعل سکن به معنای انس است؛ او که معنای مشترک آرام گرفتن را منظور داشته، «أ ن س» را اجلی از «س ک ن» انگاشته و سکن را با انس توضیح داده است (سعدی، ۱۴۰۳: ۱۱۷/۲).

در نگاهی ریشه‌شناختی به ماده «أ ن س» در زبان‌های سامی، باید گفت طیف معنایی خوی گرفتن در زبان اوگاریتی و برخی زبان‌های دیگر (Zammit, 81: 2002) وجود دارد و در عبری نیز ریشه זנן (ZNN) به معنای زندگی کردن (با کسی) با محرمیت دیده می‌شود (Gesenius, 1939: 60). نگارنده در پژوهشی مستقل، نشان داده است که بازگشت این ریشه سامی در گذشته خود به ریشه آفروآسیایی $\text{NS}(Y)^*$ به معنای «سست بودن، ضعیف بودن، بی‌هوش بودن» است که از بازمانده‌های آن در عربی، واژه «نسنس» به معنای «ضعیف شدن، ناتوان شدن» شناخته شده است (فیروزآبادی، ۱۳۴۴: ۲۵۴/۲). به نظر می‌رسد از ریشه یاد شده، با استفاده از پیش‌ساز $\text{pi}^*/\text{}$ که معنای نفی و سلب دارد، ریشه ثلاثی «أ ن س» ساخته شده که

یعنی: و آدم زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید و گفت مردی از بپوه حاصل نمودم (سفر پیدایش: ۱/۴).

در متن عبری، واژه *בָּרָא* (*vā-dāś*) به کار برده شده که در فارسی به «بشناخت» ترجمه شده است و از نظر صرفی ثلاثی مجرد و فعل کامل سوم شخص مفرد مذکر از ریشه */YDŠ/* است. این فعل از نظر معنا، طیف گسترده‌ای از معانی را در زبان عبری دارد از این قرار: درک کردن، آگاه بودن (به چیزی) | کشف کردن، شناخت پیدا کردن | آشنا شدن (با کسی) | پیش‌بینی کردن، انتظار داشتن (چیزی) | ذهن را (به چیزی) معطوف کردن، (به چیزی) اهمیت دادن، توجه کردن | دانا بودن، آگاه بودن (Gesenius, 1939: 393-394).

با استفاده از همین ریشه فعلی و سیاقی مشابه، در موضع دیگری از سفر پیدایش گفته شده است: و قائن (قابیل) زوجه خود را شناخت، پس حامله شده، خونخ را زایید ... (سفر پیدایش: ۱۷/۴).

همچنین باید به آیه دیگری از سفر پیدایش اشاره کرد که درباره عموم انسان‌هاست و در آن برای سخن گفتن از گراییدن مردان به زنان، از ریشه عبری *בָּרָא* (معادل رأی در عربی) استفاده شده است و مانند عربی، معنای محور آن «دیدن» است (Gesenius, 1939: 906-907). در عبارت یاد شده چنین آمده است:

וַיִּרְאוּ בְנֵי־הָאָדָמ׃ אֶת־בְּנוֹת הָאָדָם׃ כִּי טַבֹּת הָנָה׃
וַיִּקְחוּ לָהֶם נָשִׁים מִכָּל אֲשֶׁר בָּרָאוּ׃
«پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام خواستند زنان برای خویشان می‌گرفتند» (سفر پیدایش: ۲/۶).

معنای ضد، یعنی «ضعیف نبودن، بی‌هوش نبودن» را می‌رسانده است. با این توضیح ارتباط طیف معنایی «دریافتن» با ریشه معلوم می‌گردد؛ اما ارتباط معنایی «ضعیف نبودن» با معنایی چون «خویشاوندی» و «همراه بودن»، آن هم در فرهنگ قبیله‌ای که از دست دادن خویشاوندان و همراهان نتیجه محتومش سستی و ناتوانی بوده، به خوبی قابل فهم است. با تبیین ارائه‌شده، می‌توان درک کرد که «أ ن س» در جایی به‌کار می‌رود که مسئله دریافتن پس از دریافتن مطرح باشد، امری که در کاربردهای قرآنی به خوبی مشهود است. در کاربردهای حدیثی هم که اشاره شد، به‌خصوص در «خوی گرفتن» آدم به حوا، به‌روشنی سخن از آن است که آدم بیشتر با هیچ‌کس همراه نمی‌شد تا آنکه حوا را بشناخت. لازم است یاد شود که برخی از عالمان قدیم چون ابن‌اثیر جزری نیز این نکته را دریافته بودند، چنان‌که وی یادآور می‌شود در «انس» مقصود دیدن چیزی است که بیشتر برای فرد معهود نبوده است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۷۴/۱).

ج. مفهوم شناختن در عهد عتیق

با تکیه بر محتوای ماده «أ ن س» با طیف معنایی «دیدن، دریافتن» و نه لفظ آن، باید گفت مضامین موجود در سفر پیدایش تورات نیز می‌تواند با مضمون احادیث یاد شده مرتبط باشد. در این باره مشخصاً باید به عبارتی از سفر پیدایش پرداخت که در راستای بیان داستان آفرینش آدم و حوا و آماده شدن آنها برای ایجاد نسل چنین می‌گوید:

וְהָאָדָם׃ יָדַע אֶת־חַוָּה אִשְׁתּוֹ׃ וַתַּהַר׃ וַתֵּלֶד אֶת־
קַיִן׃ וַתֹּאמֶר׃ קָנִיתִי אִישׁ אֶת־יְהוָה׃

با وجود آن که سفر پیدایش این شناختن یا آشنا شدن را مقدمه‌ای برای باردارشدن حوا و همسر قابیل و به‌عنوان کنایه‌ای از رابطه جنسی مطرح ساخته است، ولی چنان‌که دیده می‌شود، معنای «آشنا شدن» و «دیدن» که در فعل آشنا مطرح است و معنای «دیدن» که در فعل آشنا وجود دارد، در طیف معنایی «انس» نیز جای می‌گیرد و این توازی به ما اجازه می‌دهد عبارات یاد شده در سفر پیدایش را از نظر ژرفای معنا، با احادیث یاد شده، قابل مقایسه بدانیم.

در ادامه سخن در همین رابطه، جا دارد به روایتی در منابع اسلامی پرداخته شود که درباره هبوط آدم و حوا به زمین و نخستین ارتباط آنها در زمین سخن می‌گوید و در آن مفهوم «آشنا شدن، شناختن» با ماده عربی «ع ر ف» بیان شده است؛ لفظ روایت این است:

ويقال إن آدم لما أهبط من الجنة هو وحواء هبطا متفارقين، فتعارفا بالموضع الذي يسمي عرفة، وتعارفهما فيه سمى بهذه التسمية (مسعودی، ۱۳۸۵: ۴۵/۱).

یعنی: «وقتی آدم و حوا از بهشت فرود آمدند، هبوط آنها جدا از هم بود؛ پس در جایی که عرفة نامیده می‌شود، یکدیگر را شناختند و به سبب همین شناختن یکدیگر آن مکان این‌گونه نامیده شد». این روایت در ادامه داستان، همانند سفر پیدایش به نزدیکی و باردارشدن حوا می‌پردازد.

بحث و نتیجه‌گیری

به‌عنوان نتیجه باید گفت با وجود آنکه مسئله هم‌گرایی دو جنس از آموزه‌های مشترک ادیان ابراهیمی است، ولی واژه پایه که نوع هم‌گرایی مردان به زنان بر اساس

آن تعریف می‌شود، بین قرآن و تورات متفاوت است. درحالی‌که قرآن کریم از مفهوم «سکنا» با طیف معنایی «آرام گرفتن، خوی گرفتن» برای این منظور استفاده کرده، در تورات از مفهوم yā-da با طیف معنایی «دانستن، شناختن» بهره گرفته شده است و وضعیت احادیث اسلامی که از ماده «أ ن س» بهره گرفته‌اند، در این میان پیچیده است. دامنه مشترک میان معانی ماده «س ک ن» و «أ ن س»، طیف معنایی «آرام گرفتن» است و دامنه مشترک میان معانی ماده «أ ن س» و ماده عبری yā-da ، طیف معنایی «دانستن، شناختن» با در نظر گرفتن اینکه در روند تاریخی، ماده عبری «أ ن س» به تدریج از معنای «دانستن» دور شده و معنای «خوی گرفتن» بر آن غالب آمده است، می‌توان گفت در احادیث یاد شده، ماده «أ ن س» در فهم عصر نزول و روزگاران نزدیک به آن، به مفهوم توراتی نزدیک‌تر بوده و با فاصله گرفتن از آن، به مفهوم قرآنی نزدیک شده است. بر این اساس، یک حالت آن است که کاربرد ماده «أ ن س» در این احادیث را از سنخ نقل به معنا در نظر گرفت که ماده‌ای کهن مانند «س ک ن»، پس از قدرت گرفتن زبان عربی کلاسیک و رخ دادن تحول معنایی در «أ ن س» به ماده اخیر ترجمه شده باشد، اما با توجه به ماندگاری و تداول ماده «س ک ن» در عربی، دانسته نیست چه نیازی چنین ترجمه‌ای را اقتضا کرده است. حالت دیگر آن است که کاربرد ماده «أ ن س» در این احادیث اصیل تلقی شود که در این صورت، ماده «أ ن س» باید در کاربرد کهن آن در عربی قرآنی، یعنی بر محور «دیدن، دریافتن» درک شود و در این صورت همانند روایت منقول در مروج مسعودی، با استفاده از ماده «ع ر ف»، خواهد بود که به مفهوم توراتی

- نزدیک‌تر از مفهوم قرآنی است و باید برای نزدیک‌تر بودن آنها به مضامین توراتی پاسخی ارائه شود.
- منابع
- قرآن کریم.
- ابن‌اثیر. مبارک بن محمد (۱۳۸۳-۱۳۸۶ق/۱۹۶۳-۱۹۶۶م). *النهاية*. به‌کوشش طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی. قاهره: مکتبه عیسی البابی الحلبي.
- ابن‌بابویه. محمد بن علی (۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م). *علل الشرايع*. نجف: المکتبه الحیدریة.
- _____ (۱۴۰۴ق). *من لا يحضره الفقيه*. به‌کوشش علی اکبر غفاری. قم: جماعة المدرسين.
- ابن‌درید. محمد بن حسن (۱۹۸۷م). *جمهرة اللغة*. به‌کوشش رمزی منیر بعلبکی. بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن‌عساکر. علی بن حسن (۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م). *تاریخ مدينة دمشق*. به‌کوشش علی شیری. بیروت/ دمشق: دار الفکر.
- ابن‌فارس. احمد (۱۳۶۶ق). *مقاييس اللغة*. به‌کوشش عبدالسلام محمد هارون. مصر: مطبعة عیسی البابی الحلبي.
- ازهری. محمد بن احمد (۲۰۰۱م). *تهذيب اللغة*. به‌کوشش محمد عوض مرعب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- برقی. احمد بن محمد (۱۳۳۱ش). *المحاسن*. به‌کوشش جلال‌الدین محدث. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- بیهقی. احمد بن حسین (۱۴۱۰ق). *شعب الایمان*. به‌کوشش محمد سعید بسیونی زغلول. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ترجمه قرآن (قرن دهم هجری) (۱۳۸۳ش). مترجم ناشناخته. به‌کوشش علی رواقی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خلیل بن احمد (۱۹۸۱-۱۹۸۲م). *العین*. به‌کوشش مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی. بغداد: دار الرشید.
- راوندی. سعید بن هبة‌الله (۱۴۱۸ق). *قصص الانبياء*. به‌کوشش غلامرضا عرفانیان. مشهد: بی‌نا.
- ریویر. کلود (۱۳۸۴ش). *درآمدی بر انسان‌شناسی*. ترجمه ناصر فکوهی. تهران: بی‌نا.
- سعدی. علی بن جعفر (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م). *کتاب الافعال*. بیروت: عالم‌الکتب.
- سیاح. احمد (۱۳۴۸ش). *فرهنگ جامع عربی-فارسی*. تهران: کتاب‌فروشی اسلام.
- سیوطی (۱۳۱۴ق). *الدر المنثور*. قاهره: المطبعة المیمنیة.
- صفی‌پوری. عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۲۹۶-۱۲۹۸ق). *منتهی‌الارب*. چ سنگی. [تهران: بی‌نا].
- فیروزآبادی. محمد بن یعقوب (۱۳۴۴ق). *القاموس المحيط*. به‌کوشش نصر الهورینی. قاهره: المطبعة الحسینیة.
- کلینی. محمد بن یعقوب (۱۳۹۱ق). *الکافی*. به‌کوشش علی‌اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- مسعودی. علی بن حسین (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م). *مروج الذهب*. به‌کوشش یوسف اسعد داغر. بیروت: دار الاندلس.
- مشکور. محمدجواد (۱۳۵۷ش). *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نهج‌البلاغه (۱۳۸۷ق). به‌کوشش صبحی صالح. بیروت: دار الکتب اللبنانی.

- Adamu. Mohammed Alhaji et al. (2009). *Ngizim- English- Hausa Dictionary*. ed. Russel G. Schuh. Yobe Languages Research Project.
- *Biblia hebraica* (1937). ed. R. Kittel & P. Kahle. Stuttgart: Württembergische Bibelanstalt.
- Black. Jeremy et al. (2000). *A Concise Dictionary of Akkadian*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- Brun. J. (1895). *Dictionarium syriaco-latinum*. Beirut: Typographia PP. Soc. Jesu.
- Costaz. L. (1986). *Dictionnaire syriaque-français*. Beirut: Dar el-Machreq.
- Del Olmo Lete. Gregorio & Joaquín Sanmartín (2003). *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*. Leiden/ Boston: Brill.
- Dolgopolsky. A. (2008). *Nostratic Dictionary*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Drower. E.S. & R. Macuch (1963). *A Mandaic Dictionary*. Oxford: Clarendon Press.
- Durand. G. (1992). *Les structures anthropologiques de l'imaginaire*. Paris: Dunod.
- Ehret. Christopher (1995). *Reconstructing proto-Afroasiatic: Vowels. Tone. Consonants and Vocabulary*. Berkeley et al.: University of California Press.
- Gesenius. W. (1939). *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*. ed. F. Brown. Oxford: Clarendon.
- Hoftijzer. J. & K. Jongelling (1995). *Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions*. Leiden et al.: Brill.
- Jastrow. Marcus (1903). *A Dictionary of the Targumim. the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic Literature*. London/ New York: Luzac/ Putnam.
- Jeffery. Arthur (1938). *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*. Baroda: Oriental Institute.
- Krahmalkov. Charles R. (2000). *Phoenician-Punic Dictionary*. Leuven: Uitgeverij Peeters en Departement Oosterse Studies.
- Lesko. Leonard (2002). *A Dictionary of Late Egyptian*. Fall River (MA): Fall River Modern Printing Co.
- Leslau. Wolf (1991). *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)*. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Liddell. H.G. & R. Scott (1990). *A Greek-English Lexicon*. ed. H.S. Jones & R. McKenzie. Oxford: Oxford University Press.
- Nakano. Aki'o (1986). *Comparative Vocabulary of Southern Arabic: Mahri. Gibbali and Soqotri*. Tokyo: Institute for the Study of Languages and Cultures of Asian and Africa.
- Orel. V.E. & O.V. Stolbova (1995). *Hamito-Semitic Etymological Dictionary*. Leiden et al.: Brill.
- Zammit. Martin R. (2002). *A Comparative Lexical Study of Qur'anic Arabic*. Leiden/ Boston/ Köln: Brill.
- Zimmern. Heinrich (1917). *Akkadische Fremdwörter als Beweis für babylonischen Kultureinfluss*. Leipzig: J.C. Hinrich's Buchhandlung.